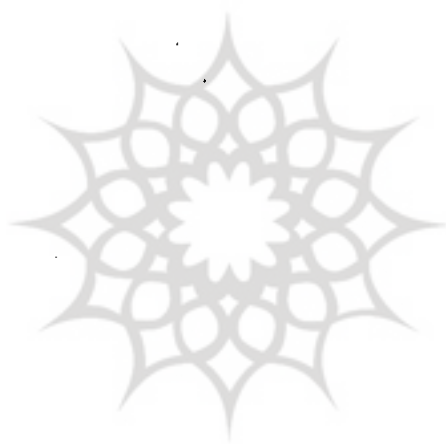


مناجات حضرت عظیمی و شہد



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي

من عمیقاً به هنر، به عنوان یک نهاد عام انسانی، معتقدم

مقام معظم رهبری

هنر،

آینه دار طلعت حق

رحیم نجفی برزگر

هنر حیاتی ترین و ضروری ترین مشخصه زندگی انسانی است و گستره‌ای بسیار وسیع و عمیق دارد. نظام مقدس اسلامی ما که براساس برداشتی نو و مبتنی بر دین از عالم و آدم، فرهنگی ترین انقلاب دنیا را تحقق بخشیده است نمی تواند اهمیت عرصه‌های گوناگون هنرها را نادیده بگیرد. کمابین که تجلیات ابعاد گوناگون حیات فردی یا جمعی را نیز نمی توان نادیده گرفت. پاره پاره کردن کلیت زندگی و پرداختن به بعضی از آن و به فراموشی سپردن بعضی دیگر برای نظام اجتماعی بدیع و نوپای اسلامی ما بسیار خطرناک است. طرح جامع زندگی مبتنی بر دیانت تنها با حفظ جامعیت و در تمامیت آن است که معنا و اصالت داشته و سازنده است. برای حفظ جامعیت نگرش دینی و تأسیس نظام اجتماعی مبتنی بر دین، هنر نقش مهمی ایفا می کند. حال که نظام های خودبنیاد و آزمحور با به کارگیری تمامی وسایل و تکنولوژی ارتباطات از هنر به عنوان کاراترین وسیله تبلیغ رخسوت اعتقادی، تن پروری و جمود فکری استفاده می کنند، غفلت از نقش تبلیغی هنر نیز زیانبار است. آنچه که باید مورد توجه تام واقع شود نقش محوری هنر در مخاطب فرهنگی است. امروزه فضای دل، چشم و گوش آحاد مردم را محصولات

هنری انباشته است. چه بخواهیم و چه نخواهیم این خلأ همواره با این گونه تولیدات پُر می شود. به دلیل همین اقبال عام و گسترده، هنر در جامعه ما باید متناسب با اهمیت آن ارج ببیند و هنرمند در صدر نشیند. از طرفی هنرمند نیز باید خود را به حوزه جاذبه نهایی ترین حقیقت عالم پرتاب کرده و گیرد «حق» طواف کند تا محصول این انجذاب (اثر هنری)، رنگ و جلوه آن حقیقت نهایی را به خود بگیرد و آینه دار طلعت او گردد. تنها در این صورت است که هنرمند دیگر عمده طرب و شیء لوکس و تزیینی دیوار پرتزک عده ای «صرفاً تن» نخواهد شد. تنها با برقرار ساختن این نسبت است که هویت دینی و ملی هنر و هنرمند اعاده می گردد و اثر هنری که اکنون بهره ای از حلاوت فیض و هبی حق تعالی دارد کام آحاد مردم را شیرین کرده و پرده ای از حجاب های نورانی را از بصیرت خلائق کنار می زند.

زبان هنر فصیح ترین و بلیغ ترین زبان ها است. هیچ زبانی چنین روان با فرد سخن نمی گوید و خود آگاه و ناخود آگاه، استدلال و نیز حیات باطنی او را این گونه مخاطب قرار نمی دهد.

هنر چشم دیگری است که بر روی عالم گشوده می شود؛ چشمی که برای دیدن بخش معتناهی از حقایق عالم در وجود انسان تعبیه شده است، با این استعداد که پرده عالم زمانی و مکانی را می دزد، انّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ، یعنی بهره ای از الهام پیامبرانه در عالم شهود دارد، ادراک را تعالی و تخیل را طراوت می بخشد، نگاه را حدت می دهد و نهال تفکر را آبیاری می کند. و این همه زمانی تحقق می یابد که این مرغ باغ ملکوت پر و بال از خاک برگیرد، بر شاخسار معارف الهی آشیان سازد و از دست پرفیض جمیل دانه های جمال برچیند. هنر کاراترین وسیله برای کارآمدی نظام الهی است. از طرفی کاراترین وسیله برای هججه فرهنگی علیه هنرمند و هنر متعالی نیز هست. زیرا هنر بیشترین مخاطب را دارد و زبان آن همگانی است.

ملتی را که سرشارترین پشتوانه فرهنگی را برای غنا و تعمیق احساس هنرمندانه دارد تنها با قطع ارتباط با سرچشمه‌های زلال معنوی‌اش می‌توان به زیر یوغ بردگی فرهنگی کشید و این مهم نیز تنها با هنر ممکن می‌گردد.

پُر واضح است که اثر هنری ریشه در تخیل و محتوای اندیشگی هنرمند دارد. هنرمند دقیقاً آن چیزی را به منصه ظهور می‌رساند که به تور تجربه‌اش افتاده است و این تور تجربه نیز با رشته‌های اندیشه او بافته شده است. همان‌گونه که گیاه از بذر می‌روید و می‌بالد، اثر هنری نیز از بذرهای پنهان تفکر جوانه می‌زند. این بدان معنا نیست که تجربه هنرمند همواره در اختیار هنرمند بوده و از پیش مقدر شده باشد. به عکس ممکن است هنرمند حتی از راز الهام هنری خویش آگاه نباشد. هنرمند عرصه الهام ربانی یا القای شیطانی است. اصولاً ساحت زندگی انسانی چنین عرصه‌ای است. اما این الهام یا القا هرکدام قابلیتی خاص می‌طلبند.

علی‌رغم بعضی از پندارها مبنی بر این که اثر هنری فی‌نفسه ارزشمند است، صرف‌نظر از این که شکوفه کدامین درخت اندیشگی است، باید گفت که آن درختی که میوه‌اش تنها به مصرف خود می‌رسد و کود خودش می‌گردد ارزش آبیاری ندارد. به همین صورت اثری که دلالت ویژه‌اش پا را از بیان صرف احساس گذراند هنرمند بیرون نگذارد و پیامی مغزی نداشته باشد.

بنابراین شخصیت هنرمند جانمایه شخصیت اثر هنری است. برای دست‌یابی به اصالت در اثر هنری و ارزش ماندگار و بسیط آن باید از صافی اصالت شخصیت هنرمند عبور کرد. و این اصالت نتیجه تصادف و وراثت نیست بلکه حاصل مساعی جانانه فرد و انتخاب لحظه به لحظه او برای «حضور» خداپسندانه در صحنه هستی است. لِيَسْبَلُوْكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا. هنرمندی که صحنه «حضور» در هستی را با دو صد حيله ترک می‌گوید و بیش از آن که به «بودن» بیندیشد به

«داشتن» می‌اندیشد و از بلندی رُخ برمی‌تابد و به گنج حیاط و لب جوی بسنده می‌کند، مردارخواری است که در بدهستان حیات طیبه انسانی کالایی درخور برای عرضه ندارد و آنچه دارد لایق حضرت خود اوست. خیال هنرمند باید در نفس باد سحر معنویت دم زند و بال همت او ابر ماسوی را به زیر پر خویش بگیرد. صید زیبایی نصیب چنان عقابی است که بر اوج سپهر معنا پرواز می‌کند. و هرچه بالا و بالاتر، دید خیال وسیع‌تر و اثر هنری ماندگارتر.

کسی که از نردبان عقل و اشراق بالا می‌رود به بام کمال الهی صعود می‌کند و آن که نزول می‌کند همنشین بهایم خواهد بود. در واقع هنرمند قبل از آفرینش اثر شی‌گونه‌اش، اثری لطیف و ظریف‌تر خلق کرده است؛ وجود خود را. نه این است که انسان معمار وجود خویش است. به تعبیری شاید درست باشد که بگوییم در مورد انسان ماهیت مسبق بر وجود است. انسان ماهیت (شخصیت) خویش را برحسب بهره‌ای که از تفکر و تعقل و خیال متعالی دارد برمی‌گزیند. انسان ارباب معرفت خویش، معمار شخصیت خود، سازنده شرایط، محیط و سرنوشت است. او کلیدی در اختیار دارد که هر دری را بر روی هر موقعیتی می‌گشاید و این کلید امکانی است که خالق هستی آن را معرفت بر اسماء نامیده است. هنرمندی که اثر هنری خویش را برای ارتباط با مخاطب به نمایش می‌گذارد، در واقع سوغات سفر روحانی خویش (سفر با حقیقت به سوی خلق) را به مردم می‌دهد.

اثر هنری باید در چشمه حقیقت غوطه خورده و متبرک شده باشد. بدین‌سان به مقتضیات زندگی پاسخ گفته و خواستنی می‌گردد؛ اثری که صادق است، تلخ و شیرین زندگی را با مردم در میان می‌گذارد و با مردم واجد قدرت تشخیص خوب و بد صمیمانه ارتباط برقرار می‌کند. هنری که این رشته‌های ارتباط را نتابد ضایع است و نه تنها چیزی به مخاطب نمی‌افزاید بلکه

چیزی از او می‌کاهد، «جیع بنفشی» است که اساساً مخاطبی ندارد و هذیان‌گویی آهمی ناشی است. هنرمندی که دارای احساسات و عواطف عمیق و نیرومند نباشد هرگز نمی‌تواند در جوی حقیر ذهنیت خویش که به گودال کوچک اثرش می‌ریزد مروارید اصالتی صید کند. تعالی و انحطاط هنر و هنرمند بسته به نوع ارتباطی است که هنرمند با عالم بالا و مردم دارد. اساساً سرنوشت هنر هنرمند به دیگران گره خورده است. لذا هنرمند باید همواره مردم را مدنظر داشته باشد. او در آینه دیگران است که خود را می‌بیند. انصراف از حقیقت و قطع ارتباط با مردم هنرمند را به کوره‌راه خودخواهی می‌کشاند که به وادی ویل عبث منتهی می‌گردد. باید اضافه کرد که هنرمند صنعتگر نیست. هنرمند از اثر خویش جدا نیست. ارزش اثر هنری در زندگی هنرمندان هنرمند ریشه دارد.

کسی که صورت گویا و زیبا می‌آفریند نمی‌تواند سیرت زیبا نداشته باشد و روال عمرش با فرزاندگی و زیبایی تغایر یابد. رمز و راز ماندگاری بعضی از آفرینش‌های هنری نیز همین است. این آثار ترجمان گستره فکری و زیبایی روح آفریننده خود هستند و حاکی از عمق معرفت کسانی است که دلی بزرگ داشتند و سینه‌ای گشاده و دستانی فراخ که به گرد عالم وجود حلقه می‌شد. اگر حافظ و مولانا و دانته و شکسپیر، و اگر بتهوون و باخ و هندل، و اگر ده‌ها هنرمند دیگر پا از حیطة محدود وجود خویش فراتر نمی‌گذاشتند و قناعت وجودی پیشه می‌کردند و اگر به نظم موجود گردن می‌نهادند و از آن «نه» مقدس تبری می‌جستند و اگر پیوند خویش با مردم را می‌بیدند و در آن‌ها آتش اشتیاق به زندگی مطلوب‌تری را شعله‌ور نمی‌ساختند، ای بسا امروزه از آثارشان حتی نامی نیز باقی نبود. آنان که تمهد را از هنر نفی می‌کنند چه چیز ارزشمندی را در هنر باقی می‌گذارند؟ ما انسانیم و مقتضای زندگی انسانی ارزش‌گذاری بر بعضی امور و نفی امور دیگر

است.

چگونه می‌توان انسان بود و هنرمند و آن‌گاه بوم آفرینش هنری را از نقش عصیان و اعتراض نسبت به نابسامانی، گرسنگی، بیداد و تبعیض و جنگ و جهل و شوربختی مردمان خالی گذاشت؟ هنر که رؤیاهای هنرمندانه و دستاویزی برای فرار از حقایق تلخ زندگی نیست. و برخلاف نظر شیلر بازی‌ای شبیه بازی کودکان هم نخواهد بود که هر دو نیروهایی زیادی محسوب گردند که طبیعت می‌خواهد به مصرف برسند. و چنین نیز نخواهد بود که هنرمند با به‌عاریت گرفتن موادی از جهان واقعی، دنیایی خیالی بیافریند مطبوع طبع خویش و غافل از خیالی بودن آن، آن را جدی تلقی کند و واقعی انگارد و با پناه‌بردن به این بازی خیال، تشفی خاطر می‌فراهم سازد تا بدین‌گونه از جهان واقع که آرزوهای او را درهم شکسته بگریزد.

هنری که ریشه در معنویت دارد و شاخ و برگ در باغ زندگی مردم گوشت و پوست و خون‌دار، گرانبهارترین میوه‌های ایمان و اندیشه و احساس و تخیل خلاق را نیز به‌بار خواهد آورد. هنرمندی که ارباب احساس و عاطفه خویش است و هر روز برای حفظ هویت انسانی خویش، به تزکیه باطن و پالایش روح مشغول، می‌داند که تا چه حد در اوضاع و احوال پیرامون خویش مؤثر است و نیز می‌داند که هرآنچه در اطرافش می‌گذرد ریشه در «فکر» دارد. هر بذری که در زمین مستعد ذهن می‌افتد و در آن ریشه می‌دواند، دیر یا زود جوانه عمل می‌رویانند و بالمآل میوه اوضاع و شرایط را به‌بار می‌آورد. آنچه در بیرون از ما جریان دارد، آینه‌ای است که ما نهانی‌ترین و صادق‌ترین چهره شخصیت خود را در آن مشاهده می‌کنیم. زشتی یا زیبایی آنچه دیده می‌شود از آینه نیست زیرا آن را وجودی اعتباری است نه حقیقی. سرچشمه معنویتی که به چهره ما در آینه محیط زیبایی عطا می‌کند نیز در ما است. مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. امروزه در فلسفه‌های جدید این

مطلب پذیرفته است که سرچشمه بسیاری از واقعبینان (بیرونی)، درون (subject) است. لطف شیر و انگبین عکس دل است هر خوشی را آن خوش از دل حاصل است پس بُود دل جوهر و عالم عَرَض سایه دل کی بُود دل را عَرَض برای بشریت بحران زده و گرفتار امروز تنها همین ریسمان آویخته از آسمان باقی است تا از چاه تاریک نفسانیت خارج شود. به تعبیر هایدگر «تنها خدایی می تواند ما را نجات دهد». و این تجربه ای نیست که آسان به دست آمده باشد. بشر در این قرن تجربیاتی بسیار غم انگیز اندوخته است. تجربیاتی که چشم دل او را به روی حقیقت گشوده است. میلیون ها انسان در آتش جنگ سوختند، بسیاری در رؤیای لقمه ای نان بر زمین تفتیده قحطی خفتند و عده بیش تری دل در خانه نهادند و تن از کاشانه بریدند. آنچه بر انسان امروز می گذرد، در تاریخ سابقه نداشته است. بشر این ستم را نه تنها بر خود بلکه بر طبیعت نیز روا داشت. تیشه به ریشه طبیعت سبز زد و آب زلال رودها را آلود، آبی آسمان را تیره ساخت و دست حمایتگر آژن را نیز جریحه دار کرد. اکنون منابع به طور روزافزون از بین می رود و جمعیت به طور بی رویه افزایش می یابد در نتیجه خانه ماه زمین، روزبه روز کوچک تر و فرسوده تر می شود. نظایمات ساخته و پرداخته بشر نیز برای اداره و سامان زندگی در آزمونی که در صحنه تاریخ برپا شد، شکست خوردند و صحنه را ترک کردند. امروز این خاک نشین با تمام وجود تنهایی خود و خلأ معنا را در زندگی احساس می کند. گرچه درهم شکسته و پژمرده است اما بازگشته تا بار دیگر جامه زنده هستی خویش را بر شاخه سبز معنا بپاویزد. در چشمه زلال ایمان تن خسته بشوید. هنر، باید امروز متعهدتر از هر زمان به یاری این انسان درمانده ولی امیدوار بشتابد و هنرمند، ایستاده بر زمین استوار ایمان، دست افتاده وادی حیرت را بگیرد.

همان طور که علم به دنبال هنری است که او را مؤمن سازد، ایمان نیز خاشع است و نیازمند هنری که او را عالم کند. هنر به واسطه عنصر زیبایی آسان تر می تواند با آدمی ارتباط برقرار کند. هنر بی نیاز از استدلال و نظریه پردازی های پیچیده، ذهن و دل ما را مخاطب می سازد. حتی انعکاس زشتی های زندگی نیز در بیان هنری باعث التذاذ هنری می گردد. هنر نمی تواند نسبت به واقعبین بی اعتنا باشد چرا که خود بخشی از واقعبین است. و این امر شامل همه هنرها می گردد. حتی افلاطون نیز که هنر را تقلیدی از طبیعت و طبیعت را تقلیدی از مُثُل یا صورت های آرمانی می دانست، قوه آفرینندگی هنر و حضور غیرمفعول هنرمند را نادیده نمی گرفت. هنرمند ماشین وار عمل نمی کند او ضمن بیان واقعبین، دنیای مطلوب خویش را نیز عرضه می کند. هنرمند تماشاگر صرف صحنه زندگی نیست، او نه تنها در صحنه است و بازیگر، بلکه در نقش خویش و صحنه بازی نیز آزادانه دخل و تصرف می کند. هنر هم دگرگون کننده است و هم آفریننده. علاوه بر این ها هنر زنده است، یعنی همواره در نگاه مخاطب هویتی تازه و تفسیری نو می یابد. بنابراین، برخلاف گفته افلاطون نه تنها از واقعبین دور نیست بلکه راهی برای کشف واقعبین نیز هست. بدیهی است واقعبینی که هنر از آن پرده برمی گیرد واقعبینی نیست که در علوم تجربی با آن سروکار داریم. در علوم تجربی با اشیاء مؤانست و همدلی وجود ندارد، اما در هنر نوعی همدلی و گفتگو با اشیاء نیز در میان است و در واقع هنر به دنبال نوعی تصور شهودی از جلوه های اشیاء است نه خواص مادی و اثرات مترتب بر آن ها. تکیه محض به علوم تجربی، که عالم و آدم را در فرمول هایی ساده بسته بندی می کند، فقر معرفت است. زیرا اشیاء «بود» نیستند، بلکه «شدن» اند. هر لحظه دگرگون می شوند و جامه تنگ فرمول های ساده را می درزند. به تعبیری هر روز خورشید تازه ای طلوع می کند. هنرمند این لحظه های ناب نامکثر را ثبت

و از صافی احساس و شناخت خویش عبور می‌دهد.

هر هنرمندی وجهی از حقیقت را می‌بیند. دو هنرمند که برداشت کاملاً یکسان از حقیقتی واحد داشته باشند وجود ندارند. ادراک زیبایی متنوع است و جلوه‌های حقیقت بی‌شمار. به همین دلیل هنرمند در آستانه زیبایی (استتیک) بی‌انتهای عالم به حیرت می‌رسد و این حیرت دست عجز در دست ایمان می‌گذارد. حیرت در برابر جلال و جمال عالم، مقام علم کمیت‌اندیش نیست. این حیرت جایی اتفاق می‌افتد که عین و ذهن، عاقل و معقول یکی شوند. یعنی هنگامی که هنرمند از خویش برون می‌شود و در حوزه فردیت خویش باقی نمی‌ماند. بدین‌سان هنرمند عالم را به گونه‌ای دیگر کشف می‌کند و مخاطب اثر هنری هنگام مواجهه با اثر عالم را از دید تفسیر یگانه هنرمند می‌بیند. مخاطب در لحظه مواجهه با اثر هنری، به قلمرو جذبه اثر هنری پرتاب می‌شود و در معرض پرتوهای نورانی کانون این جذبه واقع می‌گردد. و به برکت همین پرتوهای نورانی است که مخاطب نیز راه کشف حقیقت را روشن‌تر می‌یابد. برای مثال شاعر بزرگی چون مولانا صورت‌سازی نمی‌کند. آنچه او می‌گوید تکه‌پاره‌هایی نیست که به اجبار قافیه کنار هم چیده شده باشد.

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

او آینه قلب سلیم خود را جلوی انوار حق گرفته و به ما می‌تاباند. ما با خواندن اشعار مولانا واقعیت را از نو کشف می‌کنیم. البته با بیانی که در اوج زیبایی، تناسب و رفعت معنوی است. مولانا در اشعار خویش به هیچ وجه از واقعیت فاصله نمی‌گیرد. اشعار او سرشار است از صورت‌های محسوس. او به دستبازی همین صورت‌ها و از راه مکاشفه، واقعیت را تفسیر می‌کند. و ما در این تفسیر نیرویی را می‌یابیم که به نگاه ما وضوح می‌بخشد. و این وضوح و شفافیت در نگاه، حاصل کشف لایه‌های عمیق‌تر وجود خودمان است. هنر مولانا این است که

وجوه مختلف زندگی آدمی، عظمت و حقارت او را عیان می‌سازد.

قطره دریاست اگر با دریاست

ورنه او قطره و دریا دریاست

و این مضمون در مورد خود اثر هنری هم صادق است. اثری که محصول عرفان و ثمره فضیلت باشد وسیله‌ای است که مخاطب را از بندگی حوائج حقیر و از اسارت اندیشه‌های دم‌دستی آزاد می‌کند. هیچ وسیله دیگری چنین بندگسال نیست. هنر نباید صرفاً تلنگری بر عاطفه باشد، بلکه باید حرکت بیافریند و آن را تسریع نیز کند. در قرآن کریم از زبان ابراهیم خلیل (ع) زیباترین تعبیر از انسان ارایه شده است، اَلْی ذَاهِبٌ اِلٰی رَبِّیْ، من به سوی پروردگارم رونده‌ام. انسان که مقیم همیشگی کاروانسرای دنیا نیست. انسان رهسپار است. و هنر باید در این رفتن او را مدد رساند. هر تعبیری جز این، تفسیری سطحی از هنر به‌شمار خواهد رفت. طبیعت تنها با آن هنرمندی صادقانه به سخن می‌آید و عقده دل می‌گشاید که با حقیقت طبیعت مانوس باشد. طبیعت با بیگانه سخن نمی‌گوید. این آنس و الفت در نگاه هنرمند است. نگاهی که حیات، شعور، نظم، تناسب، هدف و لطافت را در تمامی موجودات عالم تشخیص دهد و مجذوب آن گردد. در غیر این صورت بازی و جست و خیزهای کودکانه تخیل شایسته تحسین نیست. ایمان به نهایی‌ترین حقیقت هستی باید چراغ راه تخیل هنرمند باشد. و این ایمان جانمایه خلاقیت هنرمند است و هنرمند نیز با هنر خلاقه خویش به خدا تقرب می‌جوید. پرداختن به هنر پرداختن به امر مقدسی است. آن‌کس که به آفرینش دست می‌زند، در حریم آفریدگار بارگاه خویش را بنا نهاده است. به همین دلیل هنرمند مسلمان در اثر خویش کم‌تر ردپایی از خود برجای می‌نهد. زیرا بر آستان جانان جز به او نمی‌اندیشد و جز او نمی‌بیند. او در اوج سربلندی محو تماشای جلوه‌های بی‌شمار حق است. بنابراین نقش عشق است که می‌نشانند و زخمه

ستایش است که می‌زند.

هنر برای هنرمند مسلمان پرستش حق به واسطه زیبایی است. إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ. حق زیبا است و زیبایی جلوه‌ای از جلوه‌های او. این نکته حایز اهمیت است که هنرمند مسلمان زیبایی را در مسجد نشانده است. این امر حاکی از آن است که هنرمند خلق اثر و هدیه آن به پیشگاه خداوند را نوعی عبادت تلقی می‌کرده است. مسجد نمایشگاهی است عظیم از آفرینش‌های هنری مسلمانان.

به تعبیری مسجد در گذشته «خیلی بیش از امروز اهمیت داشته زیرا تنها جای عبادت برای مسلمین به‌شمار نمی‌آمد. هم میدان خطابه بود هم محکمه عدالت آن‌ها، هم محل درس و تعلیم آن‌ها بود هم حتی آکادمی آن‌ها. در عهد پیامبر (ص) مسجد جایی بود که مسلمانان آن‌جا جمع می‌شدند، پیامبر (ص) در همان‌جا کارهای امت را حل و فصل می‌کرد. قدیمی‌ترین مسجد که فاتحان مسلمان در محل بصره، کوفه و نسطاطا بنا کردند نزدیک بود به دارالاماره. زیرا مسجد تنها عبادتگاه قوم نبود، محلی بود برای اجتماع عام. چنان‌که نام آن، جامع، نیز به‌درستی از این امر حکایت دارد. در دوره‌های بعد اهل حدیث حلقه‌های خود را در مسجد برپا می‌کردند، زهاد و صوفیه هم برای اعتکاف در مسجد خلوت می‌گزیدند. در مساجد حوزه‌هایی بود برای مقابله و تلاوت قرآن کریم که در آن‌ها تجوید و قرائت نیز تعلیم می‌شد. چنان‌که حلقه‌های اذکار - ذکر نام خدا - هم در مساجد تشکیل می‌یافت. در بعضی مساجد مجموعه‌های حدیث قرائت و تعلیم می‌شد. در واقع هم مکتب کلامی معتزله از مسجد بیرون آمد و هم مذهب اشاعره. به‌علاوه مسجد به‌اصطلاح امروز هم پارلمان شهر بود و هم تا حدی کلوب عالی آن. هم‌چنین در موارد بسیاری غریبان و تازه‌واردان آن‌جا را مثل مهمانخانه شهر تلقی می‌کردند. این فواید گوناگون که از مسجد مورد انتظار بود سبب می‌شد که بنای مسجد،

هم راحت باشد و هم سودمند. بدین‌گونه در این ابدیه عالی که اولین منزل پرواز روحانی انسان به‌شمار می‌آمد هنر معماری مفهوم انتزاعی را با هدف انتفاعی درهم می‌آمیخت... بنابراین در بنای بسیاری از مساجد هنرهای مختلف به‌هم درآمیخته است: معماری در توازن اجزاء کوشیده است، نقاشی به نقوش و الوان کاشی‌ها توجه کرده است، شعر موعظه‌ها و ماده تاریخ‌ها عرضه داشته است و موسیقی هم برای آن‌که از دیگر هنرها بازماند در صدای مؤذن و بانگ قاری و واعظ مجال جلوه‌گری یافته است. حتی صنایع دستی هم برای تکمیل و تزیین این مجموعه الهی به میدان آمده‌اند: فرش‌های عالی، پرده‌های گرانبها، قندیل‌های عظیم و درخشان، منبت‌کاری‌ها و ملیله‌دوزی‌ها نیز در تکمیل زیبایی و عظمت مسجد نقش خود را ادا کرده‌اند. بدین‌گونه مظاهر گوناگون فرهنگ و هنر اسلامی طی قرن‌های دراز چنان در بنای مسجد مجال ظهور یافته است که امروز یک مورخ دقیق روشن‌بین می‌تواند تنها از مطالعه در مساجد تصویر روشنی از تمدن و تاریخ اقوام مسلمان عالم را پیش چشم خویش مجسم کند. در طول نسل‌ها و قرون در فاصله آفاق مختلف، هنر اسلامی ملجایی پاک‌تر و نمایشگاهی امن‌تر از مسجد نداشته است»^۱.

پرستش خالصانه حق مستلزم عشق است: شرط اول قدم پرستش حق و سپس آفرینش هنری، این است که عاشق باشی. و این عاشق است که همه خویشتن‌پرستی‌ها و منیت خویش را در سیلاب اشک شبانه که بر محراب عبادت ریخته است، غرقه می‌سازد. گرچه آسان‌ترین و سراسرترین راه برای وصال حق عشق است و گرچه وصال پرهای او را نه به کوشش حقیر ما دهند، اما دل آن اندازه که می‌تواند باید بکوشد، شاید پیوندی ابدی بین این «فانی» و آن «فنانا پذیر» برقرار شود. آن‌زمان است که هنرمند به آرامش و اطمینان خواهد رسید و از حزن و خوف خواهد رست و به

شادکامی سرمدی نائل خواهد شد. و امور را آن‌گونه که در واقع هستند خواهد دید. الهی، آریزۃ الاشیاء گماهرن.

«سرایم بس حقیر است و

عرش تو، ربی بس شکوهمند

و از این‌رو به بارگاہت شتافته‌ام

ناامید و خسته

و نظر به وجه تو دارم که آن را فنایی نیست

خو طهور ساز من تشنه را

در دریای بی‌منتهای رحمت خویش

و غرقه کن زندگی‌ام را در ژرفای صمدیت خود

شاید برای لحظه‌ای آن حلاوت گمگشته را

بچشم.»^۲

چنین هنرمندی قادر است «حیات انسانی را با

تمامی نقائص و نقاط ضعف و دیوانگی‌ها و

زشتی‌هایش» بازنماید. زیرا در زشتی‌ها و کاستی‌های

حیات بشری نیز مایه عبرت و درسی برای صاحبان

بصیرت وجود دارد. بدین‌سان ما به عوالم بشری نزدیک

می‌شویم، جزئیات آن را موشکافانه می‌بینیم، از فراز،

حقارت و کوچکی آن را نظاره می‌کنیم و از اسارت آن

رها می‌یابیم. ویژگی روان‌پالایی (Catharsis) هنر

نیز در همین امر است. یعنی با معرفتی که می‌بخشد و با

امکانی که برای تعالی انسان فراهم می‌آورد، از فشار و

جاذبه امور مادی و گذرا می‌کاهد.

از طرفی زیبایی را نباید صرفاً خاصیت بلاواسطه

اشیاء و امور دانست. زیبایی متضمن نسبتی با روح

مخاطب نیز هست. یعنی تعاملی است بین اثر و

مخاطب. زیبایی امری کاملاً متکی بر شیء و یا مدرکات

انفعالی ما نیست، بلکه فرایندی است که خصصت

منحصراً ذهنی ندارد. شهود ما در ارتباط با عالم عینی

است. هنرمند واقعیات را بازمی‌آفریند. و تنها در این

بازآفرینی است که ما زیبایی را در اشیاء و امور کشف

می‌کنیم. حس زیبایی حساسیت نسبت به حیات و

شعور و نظم و تناسب در عالم است و بدون تعلق به

عالم بالا و بدون ارتباط با معنویت، این حساسیت از بین

می‌رود و چشمه خلاقه تخیل می‌خشکد. اصولاً یکی از

امتیازات هنر اصیل و ماندگار، نسبت آن است با

معنویت. این نسبت است که به هنرمند توان آن را

می‌بخشد تا معنا و شعور مستتر در اشیاء را دریابد و آن

را با بیان هنری خویش در گیل رس و مرمر و یا خطوط و

رنگ‌ها، و ریتم و آهنگ بازآفریند. هنر باید با ارتباط با

عالم قدسی، ما را نیز با پرده برگرفتن از غنا و ژرفای

عالم، وارد فضای قدسی کند. به تعبیر فردریش شلگل

فقط «کسی می‌تواند هنرمند باشد که دیندار باشد و

احساسی از نامتناهی داشته باشد». اگر هنر جنبه

ماورایی خود را از دست بدهد در دنیایی مبتذل و فاقد

معنا اسیر گردیده و اصالتی نخواهد داشت. ما این

تعلق خاطر به ماوراء را در هنر اسلامی به وضوح

می‌بینیم. صرف‌نظر از این‌که هنرمند مسلمان قریحه

خویش را لطف حق تلقی می‌کند، برای اثرش نیز

استقلالی قایل نبوده و آن را متعلق به حق می‌داند. در

هنر اسلامی همه چیز در چارچوب تسلیم محض به

مشیت پروردگار و طواف حول اراده او معنا می‌یابد.

شرافت و اصالت هنر اسلامی نیز در همین است.

عبودیت و خدامحوری نوری است که در تمام آثار

هنری اسلام متجلی است. این نور در ضمن

وحدت‌بخش نیز هست. از مسجد جامع قرطبه در

اسپانیا گرفته تا تاج‌محل در هند و از آثار هنری باشکوه

در اصفهان تا مسجد ابن طولون در قاهره همه به وضوح

و در نهایت سادگی و زیبایی یادآور مرکزیت حق تعالی و

شکوه و جلال اویند. «هنر اسلامی توانسته است در

طول قرون متمادی محیطی فراهم آورد که در آن

مسلمین با به یادداشتن دایمی خداوند و با عنایت و تأمل

در باب زیبایی که النهایه فقط ناشی از خداوند است که

به مفهومی مطلق و نهایی زیبا (الجمیل) است، زندگی و

کارکنند. هنر اسلامی مستقیماً هم با روح قرآن و وحی

اسلام مرتبط است هم با صورت ظاهری آن. این هنر در

پی بازتاباندن یگانگی خداوند است، و اجتناب آن از
ارایه هرگونه صورت شمایل سازانه یا تمثال پردازانه‌ای از
الوهیت، به همین دلیل است. این هنر بر ناپایداری این
جهان و جاودانگی ماورای آن تأکید دارد. این هنر در پی
مربوط کردن هنر با زندگی روزمره مردم است؛ و هنر را از
زندگی جدا نمی‌کند. در واقع، رایج‌ترین تعبیر و الفاظی
که در زبان عربی برای اطلاق بر مفهوم هنر به کار
می‌رفته، یعنی تعبیری هم‌چون «صناعة» و «فن»، نه تنها
بر هنر به معنای غربی این اصطلاح دلالت می‌کرده،
بلکه معنای انجام دادن خوب و صحیح هر امری را نیز
می‌رسانده است... هنر اسلامی پیامی را که در بطن
وحی اسلامی است به اشکال و صوری عرضه می‌کند
که مستقیماً منعکس‌کننده اصل و منشأ معنوی و آسمانی
اسلام است و به خداوند فرامی‌خواند. هم روح هنر
اسلامی و هم اشکال و صور آن هر دو مُلهم از وحی
اسلامی است و هم با آن مربوط است. مطالعه عمیق
قرآن مجید و معانی باطنی و اوزان و آهنگ‌ها و اصوات
و کلمات و عروض آن و تأثیر و نفوذ شگرفی که بر روح
مسلمین دارد، همراه با تأمل دقیق در حیات حضرت
رسول (ص) و زیبایی روح او که در اقوال و اعمال او، یا
احادیث نبوی منعکس است، سرچشمه‌های درونی و
نهایی و بنیادهای اساسی هنر اسلامی را معلوم
می‌سازد.^۳

بدین‌گونه است که هنر برای هنرمند مسلمان
محراب عبادت حق تعالی می‌گردد. و چنین عبادتی
است که در ارتباط تنگاتنگ با واقعیت ملموس قرار
گرفته و عین خدمت به خلق می‌شود.

ویژگی دیگر هنرمند مسلمان اتصال لاینفک او
به مقام ولایت است. این اتصال برای کسب معرفت
دینی و شعور اجتماعی است و بدون آن باز جویبار
مساعی هنرمند در شن‌ها و ماسه‌های کویر بیهودگی
و ابتذال فرو می‌میرد. مقام ولایت منبعمی است که
حق تعالی شناخت مسیر درست نمردهی و رشد را از

رهگذر آن بر پرستندگان خود افاضه می‌کند و اطاعت از
او را در طول اطاعت از خود و رسول خود قرار می‌دهد.
او انسان کاملی است که صورت خویش را در آینه اسم
حق می‌بیند و خود نیز آینه‌ای است که خداوند تعالی
اسماء و صفات خویش را در او می‌بیند. وی مظهر
عنایت الهی است و خدا-مردی است که در این ساحت
خاکی مظهر جلال او گردیده است. روح هنر اصیل
همین بیعت و پیوند روحی است و روح این پیوند،
حقیقت قدسی.

«از خدا خواهانیم که ما را در شمار آنانی قرار دهد
که برگزیده و اختیارکرده است و به سوی حق راهنمونی
و ارشاد کرده است و یاد خود را بدیشان الهام کرده تا او
را فراموش نکنند و از شرّ نفس، آنان را زینهار بخشیده تا
به جای حق دیگری را برنگزینند و آنان را از برای خویش
و ویژه خود قرار داده است تا جز او را ستایش و سپاس
نگذارند».^۴

پی‌نوشت‌ها:

۱. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، بامداد اسلام
۲. رابندرانات تاگور، زورق شکسته
۳. دکتر سیدحسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد
۴. محمد خزالی، المنفذ